

از شهریور ۵۷ تا شهریور ۶۷: برای ۷۰ درصد مردم که پادشان نیست

این مجموعه شامل ۵ نوشته یا تلخیص از نوشته هاست: (۱) منصور حکمت در باره کشتار دهه ۶۰-۲۰ یادداشتی از تهران: ۱۷ شهریور و دیکتاتورهای جنایتکار سرمایه داری (۳) يك سوال از رضا پهلوی: آیا در سالگرد کشتار ۱۷ شهریور توسط پدرت، آنرا محکوم میکنی یا خیر؟ (۴) پابوسی شاه اوج تحقیر انسان - ۲۰ عکس (۵) تاجگذاری نقوی

(۱) منصور حکمت - کشتار دهه ۶۰: برای آنها که پادشان نیست (این عنوان اصلی نیست* من این تلخیص را با این عنوان معرفی میکنم)



"فکر میکنم ۶۰-۷۰ درصد مردم کسانی هستند که ۳۰ خرداد را پادشان نیست، ولی این مقطع مهمی در پیدایش جمهوری اسلامی است. ما میخواهیم این را به نسل امروز در ایران و جهان یادآوری کنیم که جمهوری اسلامی که امروز سر کار است محصول یک جنایت بزرگ ضد بشری است. این اولاً باید بخاطر بیاید، ثبت باشد، گفته شده باشد، و افشا بشود و فراموش نشود"، منصور حکمت*

"آن دو سال و نیمی که از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ میگذرد، به معنی اخص کلمه هنوز دوره حکومت جمهوری اسلامی نیست.. یک دوره نسبتاً باز فعالیت سیاسی است که دولت زوروش نمیرسد وسیعاً سرکوب کند، هر چند چماق داری هست، چاقو کنشی هست، اسلامگرایی هست، خلغالی همان موقع برای رژیم جلادی میکند، با این وجود رژیم این قدرت را ندارد که جنبش همچنان رو به اعتلاء مردم را به آن شدت سرکوب و خنثی کند. احزاب سیاسی از همه جا سردر میاورند، کتابهای مارکس و لنین همه جا بفروش میرسند، سازمانهای کمونیستی روزنامه منتشر میکنند، شوراهای کارگری بوجود میایند، سازمانهای مختلف زنان بوجود میایند، موج اعتراضی بالا

میگ
یرد.

تا اینکه در ۳۰ خرداد ۶۰ که یک کودتای خونین ضد انقلابی - اسلامی صورت میگردد، هجوم میاورند و روزی ۳۰۰، ۵۰۰ نفر را در اوین و سراسر کشور اعدام میکنند، روزنامه ها را می بندند و مخالفینشان را تارومار میکنند. این آن پدیده ای است که باعث شد جمهوری اسلامی امروز وجود داشته باشد. مقطع پیدایش و تثبیت جمهوری اسلامی، ۳۰ خرداد ۶۰ است، نه ۲۲ بهمن. ۲۲ بهمن انقلاب مردم است ولی از ۱۷ شهریور ۵۷ (که روز تیراندازی ارتش شاه به مردم و کشتار در میدان ژاله بود) تا ۳۰ خرداد ۶۰ فاصله ای است که در آن نیروها و دولت های دست راستی سعی کردند جلوی انقلاب مردم را بگیرند. و بالاخره ۳۰ خرداد مقطعی است که این سرکوب صورت میگردد.



خوب است یادآوری کنم که اعدامهای حکومت اسلامی اساساً از روی لیست کسانی بود که در رژیم شاه به زندان افتاده بودند، کسی که در رژیم شاه دو ماه حبس گرفته بویود در حکومت اسلامی اعدام شد. همان کسانی را زند و کشتند که رژیم شاه میخواست بزند و بکشد و نمیتوانست.



این یک کودتای خشن بود و بر مبنای اعدام و کشتار وسیع پیروز شد. مثل امروز نبود که ۱۶ تا روزنامه دوستان خودشان را ببندند و طرف برود خود را به دادگاه معرفی کند و هنوز آقای فلانی خطابش کنند. ریختند در خیابان و هرکسی که بنظرشان قیافه اش مثل مسلمین نبود را گرفتند، گفتند این یکی در جیبش فلفل و نمک داشته میخواسته بریزد به چشم سپاه و کمیته چی ها. کسی شعری گفته بود، کسی که معلوم بود سوسیالیست است، کسی که معلوم بود مدافع حقوق زن است، کسی که بی حجاب راه میرفت، کسی که از ظاهرش فکر میکردند چپی است، میگرفتند میبردند همان شب میکشند. آمار و ارقام و مدارک و شهود این جنایات به وفور وجود دارند. روزی خواهد رسید که مردم ایران و جهان می نشینند و محاکمه عوامل این جنایات را تماشا میکنند. در آن روز دنیا برای صدها هزار قربانی جنایتانی که در ۳۰ خرداد ۶۰ و بعد بطور مداوم و سیستماتیک در سالهای بعد و بویژه سال ۶۷ در ایران شده است اشک خواهد ریخت.

این از جنایات های عظیم قرن بیستم بود. قابل مقایسه است با آلمان نازی، قابل مقایسه است با کشت و کشتار در اندونزی، قابل مقایسه است با نسل کشی در رواندا، به مراتب وحشتناک تر از وقایعی است که در شیلی اتفاق افتاد. یکی از فجایع مهم و تراژدی های مهم انسانی قرن بیست است. زدند، سرکوب کردند، کشتند، در گورهای بدون نام و نشان دفن کردند، آدمهای بسیار بسیار زیادی را، نازنین ترین و پرشورترین و آزادیخواه ترین انسانها را، بقتل رساندند تا سرکار بمانند.



دولت
آنموقع
دست
این خط
امامی



ها بود. منظورم کابینه است. همانطور که گفتید، بهزاد نبوی سخنگوی دولت رجایی بود. این پدیده دو خرداد که بعدا بوجود آمده دربرگیرنده بسیاری از عناصر و محافلی است که در آن موقع سردمدار سرکوب بودند. خیلی از اینها که الان شاگرد ولتر شده اند و دموکرات شده اند و بخودشان میگویند روزنامه نگار، پاسدار و بازجو و شکنجه گر و مسئول اعدام مردم بودند. در نتیجه این تجربه مشترک هر دو جناح است. دوم خرداد همانقدر در سرکوب ۳۰ خرداد سهیم است و همانقدر اصل و نصیبش به ۳۰ خرداد میرسد که امثال لاجوردی و گیلانی و خمینی و خامنه ای. این دولت اینها بود. خمینی، که اسمش باید بعنوان یک مرتجع جلاد و جنایتکار علیه بشریت در سینه تاریخ ثبت بشود در راس این حرکت بود و کل این جماعت دنبالش سینه میزدند.

فکر میکنم که خیلی مهم است مردم ایران آن تاریخ را ورق بزنند، این آدمها را در این بیست سال مرور کنند، و بخصوص ماهیت اختلافات امروز اینها را بشناسند.

در مقطع ۳۰ خرداد اینها با هم اختلافی بر سر این نداشتند که حکومت اسلام را با کشت و کشتار علیه آزادیخواهی مردم سر پا نگه دارند. اینکار را کردند. الان هم، تحت شرایط متفاوتی تلاش شان همین است. میخواهند حکومت اسلام را در مقابل آزادیخواهی مردم سرپا نگاه دارند."



منبع نوشته: <http://hekmat.public-archive.net/fa/1870fa.html>
عکسها: مراسم یادمان در اول سپتامبر ۲۰۱۲ - کلن آلمان

ضمیمه: [سخنرانی منا احدی در مراسم کلن](#)

(۲) یادداشتی از تهران: ۱۷ شهریور و دیکتاتورهای جنایتکار سرمایه داری



توجه: متن زیر و عکس بالا در فیس بوک توسط آی دی "انقلاب انسانی" منتشر شده است

آیا آن کسانی که جاوید شاه می گویند با دیدن این تصویر باز می توانند با موضعی خردمندانه بر سر حرف خود بمانند؟ نظام شاهی که این چنین دست به کشتار مردم زد و سران نظامی آن با جایگزین کردن خمینی با شاه این پروژه ضد انسانی حفظ سرمایه داری در ایران را برای سود خودشان اجرا کردند باید جاوید باشد؟ واضح است که مردم ایران دوبار از یک سوراخ نیش نمی خورند و دوباره دور باطل شاه و آخوند را در راه حفظ ساختار دیکتاتوری نظامی نخواهند پذیرفت!

چکیده: دیکتاتوری های خونین سرمایه داران نظام پهلوی، جمهوری اسلامی، بشار اسد و دیکتاتوری سرمایه داران در آفریقای جنوبی که با نام دموکراسی (!) به مردم تحمیل شد و می شود از نظر هدفشان تابع هدف واحدی هستند و آن حفظ سود طبقه سرمایه دار حاکم است. نظام هایی که برای تحمیل استثمار و بی حقوقی به مردم و کار کشیدن از آنها، حاضر به کشتار بی رحمانه آنها هستند. این نوشته بحث را بر یگانگی ماهیت نظام پهلوی و جمهوری اسلامی متمرکز می کند و به افشای نقاط کلیدی مشترک بین این دو نظام می پردازد.

تاریخچه اشتراک سلطنت و ولایت قبل از سرمایه داری در ایران: حلقه اشتراک پهلوی و جمهوری اسلامی، نهاد مشترک "سلطنت- ولایت" است. سلطنت و ولایت که بارها به جای هم استعمال شده اند، یک معنای واحد دارند و آن نیز حاکمیت و تسلط است. نهاد سلطنت و ولایت به طور خاص از زمان صفویان در ایران با هم آمیخته شدند. شاهان صفوی که برای کسب قدرت سیاسی از دین سوء استفاده کردند و ریشه ضد سکولار نظام پادشاهی ایرانی را یک بار دیگر در تاریخ تقویت کردند و چهره زنده پادشاهی دینی و سوء استفاده سیاسی از دین را یک بار دیگر به مردم دنیا نشان دادند، نظریه ای را به وجود آوردند که ریشه و اساس نظریه ولایت فقیه است یعنی نظریه "طل الله" که در توجیه دینی حاکمیت شاه اسماعیل صفوی به کار برده شد. ظل الله یعنی سایه الله. در این نظریه، شاه به عنوان سایه خدا روی زمین در نظر گرفته می شود که در زمان غیبت امام زمان شیعیان، ولایت یا سلطنت جامعه به او می رسد و حکم او حکم خدا است و باید اجرا شود و مخالف او باید به عنوان کافر کشته شود. در همین دوران بود که آخوندهای نجف توسط شاه ایران به داخل کشور فراخوانده شدند تا ادله فقهی این نظریه را بنویسند و شاه را تقدس بخشند. کم کم البته آخوندها و شیخ الاسلام های صفوی نقشی کلیدی در اعمال قدرت پیدا کردند تا جایی که "علامه مجلسی" به مقامی رسید که خودش برای شاه تاج گذاری کرد. در این دوران تغییراتی در نظریه ظل الله رخ داد که نقش آخوند و شاه را به طور مشارکتی در سلطنت در نظر می گرفت و شاه را به عنوان نماد شمشیر دین که بر سر کفار فرود می آید و آخوند را به عنوان حجت دین که کلام مخالفان را باطل می کرد در نظر می گرفت. (که این ربطی به سکولاریزه شدن مسیحیت در قرون وسطای اروپایی ندارد چرا که در این دوران هر دو مقام یعنی شاه و آخوند در ایران مشروعیت خود را یک نظام دینی و ایدئولوژی اسلام سیاسی کسب می کردند) کم کم به واسطه دعوایی که درون حاکمیت بین دو فشر دربار و شیخ الاسلام ها رخ داد و به برتری دربار انجامید و نظریه دینی ظل الله که اول بار برای دیکتاتوری شاه ساخته شده بود به خاطر این کشاکش بین آخوند و شاه به "سلطنت آخوند" یا "سلطنت فقیه" انجامید و وجود شاه و غیر آخوند را در رأس سلطنت به عنوان طاغوت مطرح می کرد و تبدیل به تئوری سلطنت آخوندها شد و این ریشه کثیف و پلید نظریه ولایت فقیه است که توسط شاهان ایرانی پایه ریزی شد و در کشاکش میان شاهان و آخوندها برای کسب قدرت سیاسی در مکتب شیعه شکل گرفت. (سلطنت فقیه در خارج از شیعه، قبل از آن وجود داشت ولی نقش و معنایی در تاریخ ایران نداشت و با ایجاد جریان مذکور و شکل گیری نظام شیعی پادشاهی صفوی، وارد نظریات شیعه شد و در تاریخ ایران نیز معنی یافت).

احیای نهاد "سلطنت - ولایت" در شکل جدید با شکل گیری نظام سرمایه داری در ایران: در دوره جدید و با شروع دیکتاتوری رضاشاهی که شیوه تولید را از مناسبات فئودالی به سمت شکل گیری نظام سرمایه داری در ایران جهت داد، هماهنگ با تسخیر ثروت های کشور توسط مافیای نظامی ارتش سلطنتی که قوای اصلی اقتصادی کشور یعنی مواد خام مثل نفت و گاز را فدای قوای تسلیحاتی و نظامی خود برای سرکوب مردم ستمدیده و جایگزین کردن خودشان با فئودال ها و تعمیق قدرتشان در خارج می کرد، نهاد سلطنت-ولایت کارکرد ویژه ای یافت و آن هم خارج کردن اختیار فرماندهی نیروهای مسلح از دست بقیه قوا و طبقاتی بود که در دولت مدرنی که از زمان دیکتاتوری رضاشاهی در ایران پا می گرفت و ریشه در صفویه داشت. تقسیم قدرت اینگونه ایجاد می کرد "فرماندهی نیروهای مسلح" و خود نیروهای مسلح که اصلی ترین منبع قدرت در ایران پهلوی بودند و هستند، از لحاظ قانونی و حقوقی و سیاسی، دارای مصونیت و امتیاز خاصی نسبت به دیگر بخش های این نظام باشند. به این صورت، فقط در اختیارات شاه بود که فرمانده نیروهای مسلح باشد و هیچ مقامی نمی توانست در این امر مشارکت کند و یا کوچکترین دستوری به آنان بدهد. ولی همانطور که متوجه شدید، شاه به تنهایی قدرتی ندارد که بر نیروی مسلح فرمان براند

بلکه شاه صرفاً نماد فرمانروایی و خودمختاری و دیکتاتوری نیروهای مسلح در ایران بود یعنی طبقه سرمایه داری که به واسطه تملک انحصاری ابزار نظامی، اساسی ترین سرمایه های کشور را نیز در اختیار گرفته بودند.

حلقه اشتراک سلطنت و ولایت: اختیار اساسی شاه یعنی فرماندهی کل نیروهای مسلح که او را به نماد دیکتاتوری طبقه سرمایه دار و بخش نظامی این طبقه که قدرتمندترین بخش آن در ایران بود و هست تبدیل کرد حلقه اشتراک سلطنت و ولایت است که عیناً در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تکرار می شود و ولی فقیه هم فرمانده کل نیروهای مسلح و عزل و نصب کننده مهمترین مقامات آن است. در واقع ولی فقیه و شاه که از نظر سیاسی دارای اختیارات مشابه و همسان هستند (باستثنای اینکه اختیارات سیاسی شاه مشروطه حتی از ولی فقیه هم بیشتر بود و حق منحل کردن پارلمان را داشت در حالی که ولی فقیه جمهوری اسلامی نمی تواند مجلس را منحل کند) جدای از تفاوت های جزئی و ظاهری، در این اختیار کلیدی که آنان را به نماد دیکتاتوری طبقه سرمایه دار و بخش نظامی آن مبدل می کنند به طور کامل انطباق و اشتراک دارند. به این دلیل است که سران نظامی طبقه سرمایه دار ایران، برای مقابله با انقلابی که مردم ضد این نظام ظالمانه و ضد دیکتاتوری این سرمایه داران خونخوار برپا کرده بودند، در موقع مناسب با ظاهرسازی، جای خمینی را با شاه تغییر دادند و برای حفظ همان ساختار، فقط ایدئولوژی و نام نظام را از غیر اسلامی به اسلامی تغییر دادند تا همان دیکتاتوری نظامی بتواند به کشتارهایی که نمونه آن را در "هفده شهریور" علیه انقلاب مردم شروع کرده بود را با توجیهات مذهبی و استفاده از قوانین ضد انسانی اسلام که از قبل تخم آن را در نظام خودش کاشته بود و به عنوان اپوزسیون ارتجاعی نظام سازمانش داده بود استفاده کند.

عدم محوریت اسلام گرایی یا ناسیونالیسم و آمیختگی آنها در نظام پهلوی و جمهوری اسلامی: در نظام پهلوی و جمهوری اسلامی و حتی پیش از آن از بدو شکل گیری نهاد سلطنت-ولایت، مسئله فقط یک چیز بوده و آن ایجاد کردن یک حکومت مرکزی غیر قابل انعطاف و سرکوبگر در راه حفظ سود طبقه حاکم. در دوره جدید یعنی از شروع عصر پهلوی، ناسیونالیسم و مذهب همواره به هم آمیخته بودند و حتی در قانون اساسی مشروطه نیز تبعیضات مذهبی به نفع اسلام و منحصراً بودن مقامات سیاسی به مسلمانان درست همانند جمهوری اسلامی وجود داشتند و مذهب گرایی و ناسیونالیسم در هر دو نظام به هم آمیخته می باشند. به این صورت که طبقه حاکم سرمایه دار در ایران از دو نوع زنجیر ذهنی میهن و دین علیه طبقه کارگر و اکثریت مردم استفاده می کند و برای توجیه سلطه استبدادی و غیر قابل انعطاف و نظامی گرای خودش، از آمیخته این دو ایدئولوژی و بعد، به صورت متناوب استفاده کرده و می کند. یعنی آنان دور باطلی از ناسیونالیسم و مذهب را با دور باطلی از سلطنت و ولایت ترکیب کردند و در مواقع لازم از آن استفاده کردند.

استراتژی ایدئولوژیک "ناسیونالیستی-دینی" نهاد "سلطنت-ولایت": طبقه حاکم سرمایه دار و نظامی گرای ایران در مواقع بحران برای تغییر پایه های مشروعیت خود دست به یک نوع جایگزینی در پررنگ کردن مذهب و ناسیونالیسم برای توجیه یکی از وجوه سلطنت و ولایت می زند. در مواجهه با انقلاب ضد شاه آنان ناسیونالیسم را کمرنگ کردند، رهبری که ناسیونالیسم پررنگ تر داشت یعنی محمدرضا پهلوی را با رهبری که مذهب گرایی او پررنگ تر بود یعنی خمینی جابه جا کردند گرچه هر دو در لاف زنی های "ضد استعماری" و "میهن دوستانه" خود اشتراک داشتند و یکی می گفت آمریکا من را از قدرت برکنار کرد و آن یکی می گفت آمریکا شیطان بزرگ است، با این استراتژی ایدئولوژیک آنان یک نهاد واحد سیاسی را یعنی سلطنت-ولایت را که فقط "نماد دیکتاتوری طبقه سرمایه دار" و نظامی گرا در ایران است را حفظ کردند و "حلقه مشترک جمهوری اسلامی و پهلوی" یعنی اختصاص فرماندهی نیروهای مسلح به یک مقام سیاسی که قابل انتخاب و برکناری از طرف مردم نیست را برای حفظ سلطه و سود خودشان حفظ کردند و همانطور که در مقابله با انقلاب ضد سلطنت، ولایت را به پیش آوردند، قصد دارند در مواجهه با انقلاب ضد ولایت فقیه، دوباره سلطنت را به پیش آورند تا موقعیت خود را در حکومت حفظ کنند که مردم باید به این فریب کثیف آنان آگاه باشند!

نتیجه: نهاد سلطنت و ولایت در تاریخ ایران از ابتدای شکل گیری مفهوم ولایت، به هم آمیخته بودند و در قالب یک نهاد واحد عمل می کردند که در دوره جدید، "سلطنت-ولایت" نماد سلطه طبقه سرمایه و فرمانروایی بخش نظامی آن یعنی نیروهای مسلح و مسلط بر نفت و گاز بر ایران بوده و هست که با فروش نفت و گاز و منابع اصلی اقتصاد ایران، تسلیحات خود را تقویت می کنند و مردم را سرکوب می کنند و قدرت خود را در خارج از مرزهای ایران تعمیق می بخشند. این طبقه برای حفظ سلطه خودش به واسطه نهاد سلطنت-ولایت از یک استراتژی ایدئولوژیک بهره می جوید که آمیخته ای است از مذهب و ناسیونالیسم که در دوره های بحران یکی از آنها را پررنگ تر می کنند. یعنی در مواجهه با انقلاب ضد شاه که بر اساس پررنگی ناسیونالیسم بود از مذهب استفاده کردند و اکنون می خواهند برای مواجهه با انقلاب ضد جمهوری اسلامی، ناسیونالیسم را پررنگ تر کنند و ولی فقیه را دوباره با شاه جدید جایگزین کنند تا ساختار اساسی دیکتاتوری خود را حفظ کنند. این "دور باطل شاه و آخوند" یک استراتژی طبقاتی است که از جانب طبقه سرمایه دار دولتی و خصوصی برای جلوگیری از توانایی دخالت مردم در کنترل نیروهای مسلح و انحصار فرماندهی نیروهای مسلح در دست نهاد مشترک شاه-آخوندی است که به این واسطه می خواهند دیکتاتوری نظامی و سرکوبگر طبقه خودشان را بر اکثریت مردم ایران یعنی طبقه کارگر حفظ کنند.

بنابراین، تنها طبقه ای که می تواند، این سلطه و استبداد سرمایه داری در ایران را کنار زند و پرچمدار آزادی و برابری و آرمان های انسانی اکثریت مردم ایران باشد که سالیان سال است زیر سلطه سرمایه داران پهلوی و جمهوری اسلامی شکنجه و کشته می شوند، طبقه کارگر یعنی خود این مردمی هستند که همیشه سرکوب شدند و همیشه به خاطر سود طبقه حاکم آزادی نداشتند. این طبقه با کنار زدن اساس این نظام و سود طبقه حاکم، تنها طبقه ای است که از نظر منطقی و عملی می تواند خودش را آزاد کند و طبقه ای که تاکنون همیشه مردم را سرکوب می کرده یعنی طبقه سرمایه دار و نهاد سلطنت-ولایت را از هم بپاشد.

گرامی باد یاد کشته های هفده شهریور و تمام کسانی که توسط دیکتاتوری سرمایه داران جمهوری اسلامی و پهلوی در ایران کشته شدند. مرگ بر جمهوری اسلامی و نظام پهلوی. مرگ بر نهاد مشترک سلطنت-ولایت. مرگ بر نظام سرمایه داری

تهران-3 سپتامبر 2012-چهارده شهریور 1391

۳) يك سوال از رضا پهلوی: آیا در سالگرد کشتار ۱۷ شهریور توسط پدرت، آنرا محکوم میکنی یا خیر؟

در آستانه سالگرد کشتار ۱۷ شهریور، رضا پهلوی بیاد همبستگی کنیم افتاده است! همبستگی با چی ، با چه کسی؟ اگر ایشون راست میگه بیاد در عمل نشان بده که به يك حداقل هائی پایبنده: جناب رضا پهلوی کشتار ۱۷ شهریور ۵۷ توسط شاه، پدر تان، را محکوم کن.



:بقول حمید تقوایی
لازمست در برابر طرفداران تمامیت ارضی و حقوق بشر و
دموکراسی و انتخابات آزاد و بویژه شخص رضا پهلوی این
سئوال راقرار بدهم که نظرشان در مورد سرکوبگریها و
جنایات آریامهری چیست؟ آیا تصور و تلقی ایشان از
دموکراسی و حقوق بشر همانست که محمدرضا شاه
داشت و به آن عمل میکرد؟ آیا سرکوب و قلع و قمع تشکل
های کارگری و یا هر نوع حزب و سازمان سیاسی، ایجاد
فضای سانسور

و اختناق، شکنجه و اعدام خسرو روزبه ها و خسرو
گلسرخیها و صدها مخالف دیکتاتوری آریامهری در
سیاهچالهای ساواک و کشتار مبارزین شریفی نظیر بیژن
جزنی و ۸ زندانی سیاسی دیگر که مخفیانه در سال ۵۴
در تپه های اوین تیرباران شدند و صد ها مورد جنایت دیگر
در زندانهای آریامهری و کل دستگاه شکنجه و سرکوب و

آدمکشی ساواک از نظر شاهزاده و طرفدارانش محکوم است و یا تنها بخشی از "اشتباهات شاه فقید" است؟ نمیتوان و نباید بخاطر جنایات
بمراتب دهشتناکتر جمهوری اسلامی جنایات آریامهری را بفراموشی سپرد، جنایت بد و بدتر ندارد، صحبت در مورد گذشته و بخشی از تاریخ
هم نیست، بحث بر سر موضع و موقعیت رضا پهلوی و طرفدارانش در سیاست امروز ایران است، سیستم سوئد و نروژ پیشکش، لطفا روشن
کنید آیا شاهزاده تنها تاج شاهی را به ارث برده است و یا کل دستگاه سرکوب و جنایت و ساواک و گورستان آریامهری را؟ البته ما بدلایلی که
توضیح داده شد معتقدیم که این دو میراث، یعنی تاج و دیکتاتوری، را نمیتوان از هم تفکیک کرد اما شما که رویای احیای سلطنت را در سر
می پرورانید موظفید که اولاً جنایات آریامهری را صریح و شفاف و علنی محکوم کنید و ثانیاً توضیح بدهید که چه تضمینی هست که حقوق
بشر و دموکراسی شما تعبیر و مضمون عملی بهتری از گورستان آریامهری داشته باشد؟

نه تنها شاهزاده رضا پهلوی بلکه تمام جریانات و نیروهائی که خواهان احیای سلطنت در ایران هستند باید تکلیف خود را با این سئوال روشن
کنند.

حمید تقوایی: توهमत ملوکانه اپوزیسیون راست!

22-37-21-12-03-1391-10070/hamid-t-40/index.php/articles-archiev/http://rowzane.com

۴) پابوسی شاه اوج تحقیر انسان

و جمهوری اسلامی آنرا به عرش اعلا رساند* بقولی دست و پا بوسی چابلوسانه یا اجباری بزرگترین گناه و کریه ترین صفت بیمار گونه شاه
بود که بر مردم ایران تحمیل کرده بود . شاه پیوسته مردم را تحقیر و خوار میکرد، غرور آنها را می شکست و این سر شکستگی را آنچنان
نهادهنه کرده بود که آثار آن هنوز محسوسند. شاه تنها دیکتاتور معاصر بود که مقامات کشوری و نظامی را مجبور به دست بوسی میکرد، حتی
امرای ارتش، بر خلاف عرف و سلام نظامی خاص خود ،مجبور به این عمل شنیع بودند

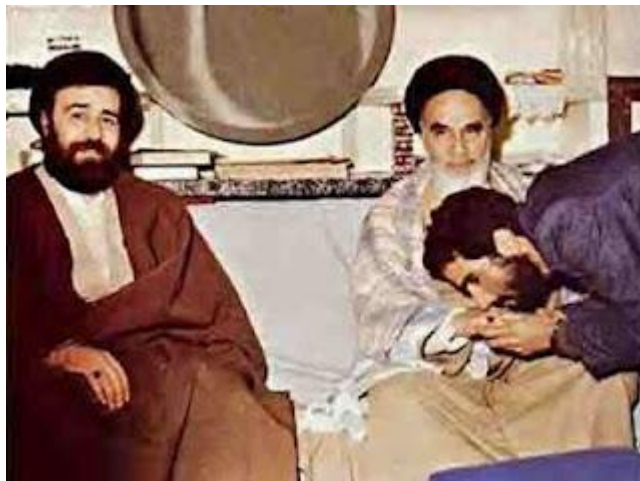








www.Sajed.ir











(۵) تاجگذاری نقوی

نقی که از شپش بذر افتاده بود به ابو بی مخ گفت: «من تو دهن شپشو میزنم» من عمامه تعیین میکنم. ابو بی مخ تو موظفی کلاه بی شپشی برام پیدا کنی که همه مطیعش بشن» ابو بی مخ هر چه به مخش فشار آورد نفهمید نقی چی میخواد تا اینکه راه گم کرد و سر از خیابان تخت جمشید که عمرا گذارش بهش نیفتاده بود درآورد. با دیدن قلعه اساتونی قمره را در آورد، پاشنه کفش قیصریش را بالا کشید، دارام دارام زمزمه کرد و رفت که حساب کف دست نالوطی های باج نده را بده. جلو دروازه که رسید یکهو رامبو استالونه جلوشو گرفت و کله ملقش کرد. ابو بی مخ سه تا سکندری خورد و تا به خودش بیاد دست بسته جلوی سفیر اساتونی (آمریکای جدید) بود. به سفیر ماجرای شپش نقی و راه گم کردنشو گفت. سفیر یک تاج از قفس در آورد. یک ورق هم بهش داد گفت اینجا رو تو انگشت بز، به نقی هم بگو اینجا رو ضربدر بز. این تاج مال شما و هر چه روغن سیاه زیر زمین است مال ما. وقتی رفت پیش نقی، امام و بی مخ از بلاهت امت اساتونی بخنده افتادند و از معامله شیرین بی مخ کیف کردن. نقی درجا این عکس را گرفت

نقی برای تاجگذاری در اطراف شیراز اطراق کرد. تمام یاران ابو بی مخ را سوار ۲۵۰۰ تا اسب کرد و تمام سران بلاد سامرا را دعوت کرد. تاج رو که روسرش گذاشت رو شو به یک سنگی کرد و گفت: ابو کوروش آسوده بخواب که نقی شب زنده داره. از آنروز تا ۷ سال بعد نقی با تاج شپشها شبها را بیدار ماند